

بار دیگر دست یغماگر مرگ، همکار ارزشمندی را از جمع یاران ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی گرفت. دکتر داریوش اخوان زنجانی که چهره خندان و روی گشاده‌اش در کنار سختکوشی و تلاش علمی او زوی نمونه‌ای مثال زدنی از علم و اخلاق می‌ساخت همواره با قلم و گفتار و رفتارش به جمع دوستان و همکاران خود در همه جا نشاط می‌بخشید. او که قلبی مالمال از عشق به میهن داشت در همه گفته‌ها و نوشته‌هایش منافع و مصالح کشور را نصب‌العین خویش قرار می‌داد. اما دریغ که قلب پر تپش او در آغازین روزهای تیر ماه گذشته از حرکت باز ایستاد و همگان را در فقدان باور نکر دینش گنج و مبهوت ساخت.

در اینجا ما همکاران و دوستان دکتر اخوان زنجانی در ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی ضمن عرض تسلیت به خانواده گرامی این عزیز از دست رفته، برای زنده نگه داشتن یاد او، آخرین مقاله‌ای را که قرار بود خود استاد با حضور در دفتر ماهنامه برای انتشار در اختیار ما قرار دهد- ولی دست اجل فرصت این کار را از او گرفت- منتشر می‌سازیم.

به بهانه نقد و بررسی  
کتاب «معمای هویدا»

## چرا هویدا استعفا نکرد؟

\*شادروان

دکتر داریوش اخوان زنجانی

### مقدمه

همزمان در ایران، از دیرباز قدرت به فرد تعلق داشته است. و بازی قدرت- یا به عبارت دیگر بازی سیاسی- یک بازی فردی است. شناخت سیاست از لحاظ شکل، ماهیت، و فرایند، همه نیازمند و متضمن مطالعه و شناخت فرد است. پس دلایل مضاعفی برای فقدان زندگینامه‌نویسی در ایران وجود دارد. دلیل سوم این است که آقای دکتر میلانی بخشهای عمده‌ای از فرهنگ و سیاست در ایران پیش از انقلاب را به طور گویا و زنده به تصویر کشیده‌اند، به گونه‌ای که خواننده نمی‌تواند مجذوب آن نشود. اما، و همزمان، خواننده پیوسته در حال مقایسه و در جستجوی پاسخ این پرسش است که فرهنگ سیاسی ایران در بیست و سه سال اخیر تا چه اندازه متحول شده است.

پیش از ورود به بحث، بررسی اجمالی دو نکته گریزناپذیر می‌نماید. نکته اول، به مسئله زبان بازی می‌گردد. از استنادات به منابع فارسی انتشار یافته پس از انقلاب کاملاً مشخص است که آقای دکتر میلانی با زبان فارسی پس از انقلاب آشنایی کامل دارند. با وجود این، به طریقی، در سبک بیان، در ساختار جملات، در اصطلاحات، و البته در واژه‌های به کار گرفته شده بوی فارسی پیش از انقلاب به مشام می‌خورد. پس از انقلاب، ساختار جملات ساده‌تر شده است و روند پالایش زبان فارسی که پیش از انقلاب آغاز شده بود با شتاب و جدیت بیشتری پی‌گیری می‌شود. در همان حوزه زبان، در مواردی اصطلاحاتی به کار گرفته شده است که شاید بتوان آنها را «فارسی-آمریکایی» یا «فارسی-آمریکایی زده»، خواند. برای نمونه،

چرا نقد و بررسی کتاب، و چرا نقد و بررسی این کتاب؟ دلیل اول این است که نویسنده دور است. جامعه فرهنگی و روشنفکری ایران به آن مرحله از بلوغ نرسیده است که نقد و بررسی را، هر چند ملایم و محتاطانه، تحمل نماید. تمامی نوشته‌های علمی ایرانیان بدون نقص است، پس دلیلی هم برای نقد وجود ندارد! فرهنگ ایرانی تمایزی بین نویسنده و اثر او قائل نمی‌شود. در نتیجه، نقد اثر مساوی است با نقد شخص نویسنده. در چنین وضعی نقد و بررسی کتاب می‌تواند اظهار نظرهایی در پی داشته باشد که از فرهنگ روشنفکری و فرهنگ دانشگاهی دور است، یا باید دور باشد. آقای دکتر میلانی که شگاکیت دکارت را به عنوان یک روش پذیرفته‌اند، به نقد و بررسی خوش آمد خواهند گفت. در هر صورت، نقد و بررسی یک کتاب خوب به مراتب آسانتر از یک کتاب متوسط است، و بی تردید، همان‌طور که انتظار می‌رود کتاب معمای هویدا کتاب بسیار خوبی، هم در تحقیق و هم در تحلیل، است. و قطعاً محققان ایرانی به منابعی که در اختیار محقق خارج از کشور قرار دارد با حسرت می‌نگرند. دلیل دوم، که خود نویسنده کتاب نیز مطرح کرده، این است که در ایران زندگینامه‌نویسی رایج نیست و در واقع دور از عرف است. این امر بسیار تعجب‌برانگیز است. از یک سو بی توجهی به زندگی فرد برای ما امری کاملاً طبیعی است. ایران هنوز یک جامعه سنتی است و زندگینامه‌نویسی که مظهر فردیت است به مدرنیته تعلق دارد. از سوی دیگر، و

نویسنده: دکتر عباس میلانی  
عنوان کتاب: معمای هویدا  
ناشر: نشر اختران  
تاریخ: ۱۳۸۰، تهران، چ اول

نابسامان حاکم بر ایران و مردم آن داوری می‌کند. او برمی‌خیزد و بانگ عذاب و نفرت برمی‌دارد. نهایتاً، پس از ایفای نقشهای دادستان، وکیل مدافع، و قاضی، به این نتیجه می‌رسد که هویدا از اتهامات وارد شده «مبرا» بوده است.

با وجود زحمات و ظاهراً تلاش خستگی‌ناپذیر نویسنده در کندوکاو و نگارش کتاب یادشده، «شخص هویدا» همچنان دست نیافتنی باقی می‌ماند. او همچنان تسخیرناپذیر است. هویدا، به‌عنوان فرد همچنان در اعماق فضایی تاریک و مه‌آلود باقی می‌ماند. و صرفاً در مواردی در حال طی نمودن مسیرهای پریچ و خم زندگی نمایان می‌شود، و به ناظر کنجکاو نگاهی می‌کند و به راه خود ادامه می‌دهد. شاید این از خصوصیات افراد خجالتی، سیاستمدار، و کتاب‌خوان است. شاید هم ناشی از دغدغه نویسنده برای بررسی اتهامات دادگاه انقلاب به هویداست، و در این میان، برخی از ابعاد شخصیت او به فراموشی سپرده شده است.

براستی این پرسش مطرح است که یک کتاب‌خوان، بویژه کسی که به نوشته‌های آندره ژید، ژان‌پل سارتر، یا آلبر کامو، علاقه دارد در «جهان بی‌زناس» سیاست ایران چه می‌کند. چرا وارد سیاست شده و شاید از آن مهم‌تر، چگونه برای یک دهه و نیم دوام آورده است. بحران ناشی از نقشهای چندگانه، تعارضات شخصی، و سیاسی در درون هویدا مطمئناً حیرت‌آور بوده است.

ظاهراً خصوصیات او به‌عنوان سیاستمدار و یک انسان فرهنگی - که در فرهنگ سیاسی ایران اکثراً با یکدیگر در تعارض هستند - مجموعه منسجمی را تشکیل می‌دهند که محورهای آن عبارت است از: علاقه و اعتیاد به قدرت، تواضع و پرهیز از زرق و برق قدرت، درستکاری مالی، بازیگر سیاسی و دیپلمات ماهر بودن و از لحاظ موقعیت اجتماعی، قرار گرفتن در نوک پیکان تحولات ژرف تاریخی کشور.

شاید بتوان مباحث اصلی کتاب را روی چهار محور تنظیم نمود که عبارتند از:

- (۱) ایران دهه‌های شصت و هفتاد میلادی،
- (۲) مسئله قدرت در ایران، (۳) مسئله اقتصادزدگی،
- (۴) و سرانجام مسئله روابط ایران و آمریکا.

اصطلاح «بیش و کم» بارها تکرار می‌شود. این همان more or less آمریکایی است، درحالی که در فارسی امروز «کم‌وبیش» رایج است. یا اینکه در ص ۳۵۶ اصطلاح «مرغدل» به کار گرفته شده است. مقصود نویسنده «بزدل» است، و «مرغدل» به طریقی ترکیبی است از «chicken» آمریکایی که مترادف است با ترسو و واژه «دل» که از «بزدل» به عاریه گرفته شده است. این گونه اشتباهات از جانب نویسنده امری کاملاً طبیعی و قابل درک است. این در واقع، مشکل ایرانیانی است که برای سالهای طولانی از این مرز و بوم دور بوده‌اند. کوتاهی در برطرف ساختن این مشکل متوجه ناشر است.

نکته دوم اینکه، در شناسنامه کتاب، و همان‌طور که نویسنده خود نیز مطرح می‌کند، واژه‌های «سرگذشت نامه» و «خاطرات» به کار گرفته شده است. اما این پرسش به جد مطرح است که، آیا چنین عنوانی برای کتاب مورد بحث مناسب است؟ پس از مطالعه فصل پانزدهم مشخص می‌شود که احتمالاً باید به این پرسش پاسخ منفی داد. فصل پانزدهم که عنوان «قاضی انقلاب» را به خود اختصاص داده است باید به‌عنوان مقدمه مطالعه نمود. چرا که در این فصل کاملاً مشخص می‌شود که نگارنده تحقیقات خود را روی محور اتهامات وارد شده به هویدا در دادگاه انقلاب متمرکز ساخته است. در واقع، اشتباه نیست اگر استدلال شود که آنچه در این زندگینامه مد نظر است محاکمه مجدد هویداست. هدف، اثبات گناهکار بودن یا بی‌گناهی هویداست. آیا او مسئول شرایط حاکم بر ایران در دهه‌های شصت و هفتاد میلادی بوده است یا خیر؟ و اگر بوده تا چه اندازه؟ نمی‌توان از پذیرش این حقیقت سر باز زد که میلانی مستندات موافق و مخالف را - همان‌طور که شایسته یک داوری منصفانه و عادلانه است - با دقت و زحمات فراوان جمع‌آوری نموده و با عدل و انصاف آنها را ارزیابی کرده است. چنین می‌نماید که از نظر او زندگی تنها به رنگهای سپید و سیاه نیست و قضاوت در مورد سایه روشن‌های مختلف بس خطیر و دشوار است. اما هم‌زمان، او با تلخکامی در مورد زندگی و شرایط سیاسی

## ۱- ایران دهه‌های شصت و هفتاد میلادی

براستی، ایران در این دو دهه چگونه بوده؟ واقعیت چندان مهم نیست! مهم برداشت و ذهنیت و تعریف ایرانیان و آینده‌سازان ایران از آن وضعیت است. در واقع وضعیت بسیار ساده‌ای وجود داشته که به شکل زیر قابل ترسیم است. «آمریکایی‌ها همه کاره بودند. شاه ابزار آنها بود. باقی هم تابع آنها بودند، جیبهای خود را پر می‌کردند، اداره‌ها هم در خدمت آنها بودند و از مردم هم خبری نبود.» پس مسئله اصلی اول آمریکایی‌ها و سپس شاه است. سرمایه‌دار داخلی یا کمپرادور است یا در هر صورت همانند سرمایه‌دار خارجی استثمارگر است. پس سرمایه و سرمایه‌داری کاملاً محکوم است و لذا باید آن را به هر قیمتی ویران نمود. نگرش فوق بیشتر از هر چیز ناشی از کشمکشهای ایدئولوژیک بین دو ابرقدرت بود. به همان سبب که جهان حالت دو قطبی به خود گرفته بود، درون جوامع هم درگیر همین کشمکشها بود. یک نوع از خودبیگانگی بر ذهن ایرانیان حکمفرما بود. این از خودبیگانگی همان چیزی است که کامونمن آن را عدم هماهنگی بین بازیگر و صحنه نمایش می‌نامد.

بنابراین اصل بر مخالفت بود. دهه‌های شصت و هفتاد، دهه‌های کاستروها، چه گواراها، و هوشی‌مینه‌ها بود. یک نوع پوچ‌گرایی (nihilism) بر اذهان حکمفرما بود و در مواردی هم که کار مثبتی انجام می‌گرفت اصل بر همان ضدیت بود. شاه نفت را صادر می‌کرد. عجب اتهام سنگینی! خوب اگر صادر نمی‌کردیم با آن چه می‌کردیم؟ تصویب شده بود که در مواردی به دانش‌آموزان شیر رایگان داده شود. مرده‌شور شیرش را ببرند... حتماً آن هم سفید است... (اگر سرخ یا سیاه‌رنگ بود به مراتب بهتر بود).

شگفت‌انگیز است که در شرایط ذهنی سیاسی و اجتماعی فوق، هویدا سیاست جلب مخالفان به دستگاههای دولتی را اتخاذ نموده بود. هدف او ایجاد سازش و هماهنگی بین مخالفان و حکومت بود، به نحوی که بقای حکومت بهتر تأمین شود. تعارض غیرقابل تحمل است. چگونه پذیرش چنین سیاستی توسط کسی که به کانون مترقی

تعلق دارد امکان‌پذیر است. حکومت پادشاهی به عصر سنت، به عصر «فئودالیزم» (سیستم مبتنی بر کنترل زمین) تعلق دارد، در حالی که کانون مترقی از عصر مدرنیته است. مبنای آن شایسته‌سالاری است. کانون مترقی ماهیتاً، به طبقه متوسط تعلق دارد، این طبقه مشارکت می‌خواهد، آزادی می‌خواهد.

هویدا ادعا می‌کند که خودش مسئول نیست و سیستم - یا آن‌طور که در ایران امروز مصطلح است - نظام، مسئول است. اما به نظر می‌رسد که هویدا بیشتر در تلاطم نیروهای ژرف تاریخی درگیر بوده است. او می‌خواست نیروهای فوق را کنترل، و جهت و هدف آنها را تعیین کند. اما این نیروها و شتاب حرکت فزاینده آنها (ناشی از تحوّل در تکنولوژی ارتباطات، وجود ۴۰۰ هزار دانشجوی ایرانی در اروپا و آمریکا و افزایش سرسام‌آور درآمد نفت) همه چیز را در مقابل خود ویران می‌نمود. نیروهای فرهنگی و اجتماعی، تعارض در نیروهای اقتصادی ناشی از برخورد اقتصاد سنتی و مدرن، نبرد میان دو نیروی مدرنیته و سنت، بازی‌های سیاسی در داخل و در سطح جهان و سرانجام نیروهایی که در انقلاب مشروطه شعار استقلال و قانون سر می‌دادند و در سپیده‌دمان انقلاب اسلامی همان شعار به شکل آزادی و استقلال تکرار گردید. وظیفه یا هدف تاریخی هویدا سازش میان نیروهای فوق بود. حتی به فرض که چنین سازشی امکان‌پذیر باشد، در عمل این سازش پدیده‌ای یک‌جانبه بود. سازش، به مفهوم پذیرش دیگری و به توافق رسیدن است. اما اتفاقی که افتاد این بود که یک طرف می‌گفت شاه و طرف (های) دیگر هم چاره‌ای جز پذیرفتن نداشتند. در هر صورت بر آنها تحمیل می‌شد. ناخواسته سه بیت از سولژنیتسین که به خاطر ندارم از کدام کتاب است به یاد می‌آید:

در این قرن پستی‌ها

همه‌جا و در همه‌عناصر

بشر مستبد است، خیانتکار یا محبوس

سازش بین نیروهای تاریخی بدون اصلاحات ژرف یا انقلاب امکان‌پذیر نیست. سازش از دیدگاه کانون مترقی و هویدا عبارت بود از جلب مخالفان به

دستگاه دولتی. این در عمل عبارت بود از به فساد کشیدن جامعه بویژه طبقه تحصیل کرده و دانشگاهی. کانون مترقی خود مانع ترقی بود. کاملاً مشخص است که در دهه‌های شصت و هفتاد طبقه متوسط می‌توانست نقش تاریخی ایفا کند (دموکراسی، ثبات، توسعه...). اما به لحاظ استبداد، این طبقه به دست همان حکومت مترقی نبود گردید. و همان‌طور که آقای دکتر میلانی عنوان می‌کند، در سپیده‌دمان انقلاب طبقه متوسط نبود شده بود.

نکته جالب توجه این است که همه از خود سلب مسئولیت می‌کردند. در همه امور، دیگری مقصر بود. شوروی، انگلیس، آمریکا، دشمنان داخلی... نیروهای مذهبی هم می‌گفتند انقلاب کار خداست. (صص ۸۰-۳۷۹)

در مورد رابطه بین اصلاحات و ثبات، یک مقایسه اجمالی رابطه جالبی را نشان می‌دهد. شاه در زمانی که با بحران اقتصادی مواجه شده بود دست به اصلاحات زد. شوروی هم در زمان صدارت گورباچف دست به اقدام مشابهی زد و کشورش دچار همان سرنوشته گردید. جمهوری خلق چین سیاست اصلاحات سیاسی تدریجی، همگام با رشد اقتصادی را در پیش گرفت. رابطه دیالکتیکی بین آنها و امید به آینده‌ای هر چه بهتر، ثبات را به ارمغان آورد.

## ۲- مشکله قدرت در ایران

آقای دکتر میلانی بدستی جامعه ایران را همچون دریایی پرتلاطم و به سان رشته کوههایی پرپیچ و خم با بازیگران سخت پیچیده‌تر به تصویر می‌کشد. و شرایط فوق در هیچ حوزه‌ای به اندازه حوزه قدرت نمود نداشته است. سالها پیش در رساله دکترای خود موضوع را با استفاده از استعاره تاریکوت ترسیم نمودم. یک عنکبوت شبکه پیچیده‌ای از تارها را می‌بافد و خود در مرکز آن قرار می‌گیرد. و بخش عمده‌ای از وقت خود را صرف مرمت و بازسازی شبکه می‌نماید. شبکه فضایی از روابط را تشکیل می‌دهد که حوزه قدرت عنکبوت را تعیین می‌کند. و آنجایی که شبکه با شبکه‌ای دیگر همپوشی دارد تنش و برخورد مشاهده می‌شود. در جوامع سنتی، قدرت

نهادینه نشده است. قدرت شخصی است. روابط نهادینه نشده است و در نتیجه رفتارها کمتر انگاره‌ای و کمتر قابل پیش‌بینی هستند. در جوامع سنتی، قدرت به فرد تعلق دارد و نه به نهاد. اما هر فرد، قدرت خود را باید بسازد و در این راستا شبکه‌هایی از روابط شخصی را برقرار می‌نماید. چون رقابت برای قدرت نهادینه نشده است (احزاب، گروههای فشار،...) پس رقابت بر سر قدرت در سطح و در حد فرد انجام می‌گیرد، و بازی رقابت برای قدرت (سیاسی) روی دو محور تنظیم می‌شود. از یک سو ایجاد شبکه و حفاظت از آن و از سوی دیگر ویران کردن قدرت دیگری، یا به عبارت دیگر ویران‌سازی شبکه‌های روابط دیگری. به طریقی ویران کردن و بی‌اعتبار کردن آبرو و حیثیت فردی که به شبکه‌ای از روابط تعلق دارد، در عمل منجر می‌شود به ویران کردن قدرت بازیگر یا فرد ایجادکننده شبکه. وضعیت فوق که هویدا سخت درگیر آن بود، نتایج مهمی دربردارد. اندیشه و شایسته‌سالاری مطرح نیست. شایستگی به کسی تعلق دارد که شبکه‌های گسترده‌تر و فشرده‌تری ایجاد می‌کند. پس دستیابی به یک مقام سیاسی بیانگر وجود و میزان قدرت یک فرد - و شبکه او - است، و همزمان وسیله‌ای است برای تسلط روابط و تقویت موقعیت فرد ایجادکننده شبکه. بویژه که فساد اداری - مالی و سیستم رانت‌خواری همراه با امتیازات (که همگی در دستگاه حکومتی رایج بود) از طریق تقویت تار عنکبوت، موجب افزایش قدرت عنکبوت نیز می‌شد. نتیجه دوم این است که سیاست وارد حوزه‌های معمول و متداولی مانند اندیشه بهتر مطرح کردن مسائل جامعه و ارائه مناسب‌ترین راه‌ها برای نیل به اهداف تعیین شده نمی‌شود. مسئله اصلی، قرار گرفتن یک فرد در مقابل دیگری است. مسئله اساسی رویارویی اراده دو فرد است. نتیجه سوم، اجتناب از مسئولیت‌پذیری است. چون قدرت و روابط نهادینه نشده است، حد و حدود اختیارات و لذا مسئولیتها مشخص نیست. همان‌طور که، به قول دکتر میلانی، شرط لازم برای پیشرفت، وابستگی فردی است، و نه توانایی، اصول، قوانین، و هنجارها، همان‌طور میزان وابستگی یک فرد به

فرد دیگر تعیین کننده میزان مسئولیت پذیری او می باشد. مسئولیت هر فرد صرفاً در مقابل محافظ و فرشته نگهبان خود آن فرد مطرح می شد. ظاهراً رقابت اصلی که هویدا درگیر آن بوده، ناشی از قدرت طلبی و اختلافات شخصی بین هویدا، علم، و اردشیر زاهدی بوده است. شاه در مرکز عظیم ترین شبکه روابط قدرت قرار داشت. تفرقه و حکومت کردن، برقراری موازنه قدرت، ایجاد رویایی و تعارض بین مراکز قدرت فردی (عنکبوت) از ابزارهای حکومتی او بود. برای نمونه، هویدا به عنوان نخست وزیر انتخاب، و علم، دشمن او، به مقام وزیر دربار منصوب می شود. سپس هویدا به عنوان وزیر دربار و جمشید آموزگار به عنوان نخست وزیر انتخاب می شوند. شگفت انگیز و حیرت آور است که چگونه جامعه ای که رفتار اعضای آن بر آمیزه ای از قطعیات، رؤیاهای، تخیلهای، توطئه ها، زدوبندها، و... مبتنی است می تواند همچنان پایدار بماند و به حیات خود ادامه بدهد. ردپایی از عقل به چشم نمی خورد و داستانهای ملا نصرالدین قابل فهم می شود.

### ۳- مسئله اقتصاددگی

یک نوع اقتصاددگی ناشی از نگرش خشک استالینیستی و ناشی از مخالفت شاه با تغییر و تحولات سیاسی بر ایران حکمفرما بود. اما اقتصاددگی فوق به سبک ایرانی آن، یعنی براساس میل و اراده شاه بود. در واقع، اقتصاد برای شاه در مقایسه با دیگر بخشهای جامعه، در بالاترین اولویت قرار داشت. اما، احتمالاً به لحاظ نداشتن تحصیلات دانشگاهی و اقتصادی، قوانین اقتصادی مورد بی توجهی کامل قرار می گرفت؛ منطقی هم بود، چرا که در غیر این صورت فساد مالی دوستان و خانواده پهلوی محدود می گشت. در واقع، از دیرباز رقابت سختی که امروزه هم مشاهده می شود بین دو گرایش در ایران وجود داشته است. گرایش اول به سمت راه حل های اروپایی است که بیشتر جمع گرا - به معنای در نظر گرفتن تعریف نفع عمومی - می باشد. گرایش فوق منجر به ارتقاء نقش و جایگاه دولت در امور اقتصادی و استفاده از سیاستهای مالیاتی برای

تنظیم روابط اقتصادی می شود. گرایش دوم نسخه های آمریکایی را به اجرا می گذارد که در آن همه چیز تابع بازار است. آزادسازی اقتصادی، عدم مداخله دولت در امور اقتصادی، و سیاستهای پولی. این همان لیبرالیزم اقتصادی است که آمریکایی ها و صندوق بین المللی پول به دیگر بازیگران بین المللی توصیه می نمایند. در چارچوب لیبرالیزم اقتصادی استراتژی «فشار بزرگ» (Big Push) با استفاده از درآمدهای ناشی از صادرات نفتی، سریعترین و مناسب ترین وسیله برای نیل به توسعه تلقی می شد. استراتژی فوق مبتنی بر این نظریه بود که رفاه اقتصادی موجب افزایش دموکراسی و آزادی می شود و بدین وسیله نظام سیاسی بقای خود را بهتر تأمین می کند. اما شرایط حاکم بر ایران و حکومت خودکامه شاه شرایط کاملاً معکوس وضعیت فوق را به نمایش گذاشت. برای شاه هدف از رفاه و شکل دهی به جامعه مصرف گرا، منصرف کردن مردم از مشارکت سیاسی بود. گویا در مورد تاریخ و تحولات ساختاری ناشی از پیشرفت اقتصادی با محوریت نقش طبقه متوسط چیزی به مشام او نرسیده بود. شاید هم در مورد توان جلب مخالفان سیاسی توسط هویدا، دچار توهم هایی شده بود. هرچه در آمد ناشی از نفت بیشتر می شد شاه احساس قدرت بیشتری می کرد و خودکامگی و خود بزرگ بینی او نسبت به ایرانیان و خارجیان افزایش پیدا می کرد. با افزایش سرسام آور در آمد نفت این اندیشه که ایران راهی مستقل از آمریکا و غرب در پیش می گیرد تقویت شد.

در هر صورت بی توجهی به قوانین اقتصادی رفته رفته منجر به پیدایش بحران اقتصادی گردید. اما علایم بحران، یعنی تورم، کمبودها، نیاز به وام های خارجی و زدوخوردهایی در حلیب آبادها مورد بی توجهی قرار گرفت. نکته جالب توجه این است که همزمان با پیدایش علایم فوق، سیستم های ارتباطی آمریکایی و انگلیسی و محافل حکومتی آنها حکومت شاه را در ابعاد مختلف شدیداً هدف انتقاد قرار دادند. همزمان، مخالفان شاه به حرکت درآمدند.

پیش بینی های متخصصان داخلی و آمریکایی در مورد نتایج سوء استراتژی فشار بزرگ مبتنی بر

تا بروزنا. نکته‌ای که مورد تأیید آقای دکتر میلانی قرار می‌گیرد، همین پافشاری روی عوامل درونی شکل‌گیری سیاست خارجی ایران است.

در دهه‌های شصت و هفتاد میلادی مشکلات سیاست خارجی ایران به سه دسته کلی قابل تقسیم بود: نفت و امنیت سواحل ایرانی در خلیج فارس، ملت‌گرایی عربان، و شوروی.

در مورد نفت، خلیج فارس و ملت‌گرایی عرب، تجربه تاریخی نشان داده است که تحلیل شاه از وضعیت منطقه اشتباه نبوده است. جنگ عراق (اعراب) با ایران، مسئله حاکمیت بر جزایر، مسئله جایگاه منطقه‌ای ایران، همه بیانگر همین واقعیت است. سیاست هزینه کردن مقادیر هنگفتی از امکانات کشور برای خرید اسلحه، گرچه توجیه‌شدنی نیست، اما در قالب همان نگرانی‌ها قابل بررسی است. نکته‌ای که با این مسئله پیوند نزدیک دارد، مسئله روابط با شوروی است. آمریکا از دیرباز مایل بوده است که ایران استراتژی بازدارندگی آمریکا - و وابستگی‌های ناشی از آن - را بپذیرد. اما از اوایل دهه شصت رفته‌رفته ایران سیاست مستقل‌تری در قبال آمریکا اتخاذ می‌کند و استراتژی آمریکا نسبت به ایران را مردود می‌شمارد. هم‌فکر بودن نیکسون با ایران موجب تأیید سیاست ایران و تقویت سیاست خرید جنگ‌افزارهایی گردید که تا آن زمان آمریکا از فروش آنها به ایران خودداری می‌کرد.

گرچه ممکن است قلم‌فرسایی تلقی شود، اما نمی‌توان این مسئله را مطرح نکرد که در هیچ حوزه‌ای به اندازه خلیج فارس طرفداران اندیشه روابط خارجی ایران به جای سیاست خارجی، در اشتباه نیستند. استدلال معمول و رایج در ایران این است که ایران سیاست دو ستون نیکسون را پذیرفت، برای رضایت آمریکایی‌ها حجم عظیمی جنگ‌افزار خریداری کرد و در راستای آیین سیاسی نیکسون امنیت منطقه را برای آمریکا و غرب تأمین نمود. آیین سیاسی نیکسون در گوام در سال ۱۹۶۹ اعلام، و از سال ۱۹۷۲ یعنی بعد از سفر نیکسون و کیسینجر به ایران به‌طور جدی به اجرا گذاشته شد. اما اسناد و مدارک موجود<sup>۲</sup> به خوبی نشان می‌دهد که از سال ۱۹۶۴ شاه نگران

در آمد نفتی، درست از آب درآمد. همان‌طور که سازمان برنامه پیش‌بینی کرده بود سرمایه‌گذاری‌های سنگین در زیربنا، روبنای شکننده و ضعیفی به‌وجود آورده بود. اما شاه خود را در تمامی حوزه‌ها دانا و دانشمند می‌دانست. و از حق «صادر کردن رهنمودهای لازم» (ص ۳۵۳) در مورد همه امور برخوردار بود. اما زمانی که بحران، فشار آفرین شد و شاه به نقطه نظرهای دیگران، از جمله متخصصان، گوش فراداد دیگر دیر شده بود.

آقای دکتر میلانی نظریه‌های مختلف در مورد علل سقوط شاه را مستقیم یا غیرمستقیم مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌دهد. اما به نظر می‌رسد که اقتصادگرایی محض و استراتژی فشار بزرگ را که منجر به عدم تعادل ساختاری گردید مهمترین عامل در فروپاشی حکومت پهلوی می‌داند.

## ع- مسئله روابط ایران و آمریکا

چه عواملی در شکل‌گیری سیاست خارجی ایران بیشتر مؤثر واقع شده است؟ انتخاب سطح تحلیل و پیش‌فرضها تعیین‌کننده است. انتخاب سطح تحلیل کلان، از طریق تمرکز روی کنش و واکنش بین بازیگران اجباراً علت سیاست خارجی را در محیط بیرونی (غیرملی) جستجو می‌نماید؛ بویژه در رابطه‌ای که بین قدرتهای بزرگتر و کوچکتر وجود دارد، بازیگر قدرتمندتر در هر صورت خواسته‌های خود را به بازیگر دیگر تحمیل می‌کند. پیش‌فرضهای سیاسی هم به همان میزان، اگر نه بیشتر، تعیین‌کننده است. اگر فرض بر این باشد که شاه دست‌نشانده آمریکا بوده و در واقع خواسته‌های آمریکا را در ایران به اجرا می‌گذاشته، نتیجه منطقی حاصل این است که عوامل بیرونی در شکل‌گیری سیاست خارجی ایران تعیین‌کننده بوده است. براساس همین امر برخی استدلال می‌کنند که ایران در زمان شاه فاقد سیاست خارجی - و صرفاً دارای روابط خارجی - بوده است.

کنار گذاشتن این پیش‌فرضها و انتخاب سطح خرد به عنوان سطح تحلیل، تصویر کاملاً متفاوتی به نمایش می‌گذارد و مشخص می‌شود که سیاست خارجی ایران بیشتر از هر چیز درون‌زا بوده است

امنیت خلیج فارس بوده و میل به افزایش قدرت ایران در منطقه داشته است؛ در جستجوی گسترش حضور ایران در منطقه بوده (توسعه کشتی رانی، تجارت، امور فرهنگی،...) و تمایل به برقراری روابط حسنه با دیگر کشورهای منطقه داشته است. ایران با پیروی از این سیاست مبنی بر اینکه (۱) امنیت خلیج فارس باید توسط خود کشورهای ساحلی خلیج فارس تأمین شود و (۲) در راستای اجرای همین سیاست قدرتهای بیگانه از جمله آمریکا نباید در منطقه حضور نظامی داشته باشند، هم آمریکا را متقاعد نمود که خلأ ناشی از خروج بریتانیا را پر نکند (بحران ویتنام در این امر شدیداً مؤثر واقع گردیده بود) و همزمان طرحهایی امنیتی برای منطقه ارائه داد و این حتی پیش از دست گرفتن مقام ریاست جمهوری توسط نیکسون بود.

### جمع بندی

در ایران پس از انقلاب یکی از نظریه‌های رایج در مورد سالهای پیش از انقلاب و وقایعی که منجر به پیروزی انقلاب گردید این است که سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا از وضعیت ایران هیچ نفهمیدند و این دال بر بی کفایتی آنهاست و متقابلاً نشان‌دهنده مستثنی بودن ایران از قاعده و نبوغ رهبران ایرانی است. اما اسناد و مدارک منتشر شده که آقای دکتر میلانی به آنها ارجاع می‌دهد بیانگر این است که سازمانهای فوق، از جمله سفارت آمریکا تحلیل‌های دقیق و پیش‌بینی‌های درستی از وضعیت ایران ارائه می‌داده‌اند. تحولات و بحرانها - حتی هفته به هفته - مطالعه و ارزیابی می‌شده؛ تقریباً از بیست سال پیش از انقلاب، تحلیل‌های بلندمدت و در واقع تحلیل‌هایی ساختاری ارائه می‌شده که دال بر اشتباه بودن سیاستهای ایران بوده است. آمریکایی‌ها، همانند تعداد فراوانی از دست‌اندرکاران ایرانی، بی‌ثباتی حکومت شاه را پیش‌بینی می‌کردند. اما اصل مسئله این نیست. به نظر می‌رسد که از لحاظ سیاسی - گذشته و حال - از لحاظ سیاستگذاری - آینده - پاسخ دادن به این پرسش مطرح است که اگر آمریکایی‌ها تا این اندازه در ایران صاحب قدرت و نفوذ بوده‌اند، و اگر تحلیل‌های آنها از وضعیت سیاسی و اقتصادی ایران تا این اندازه

درست بوده و اگر بی‌ثباتی سیاسی را پیش‌بینی می‌کرده‌اند، پس چرا دست به اقدامی برای تصحیح و بهبود وضعیت نزده‌اند؛ و در مواردی هم که دست به چنین اقدامی زدند، مانند کوشش برای برقراری روابط نزدیک‌تر با جبهه ملی و حمایت از نقش فعال آن در ایران، اقدامات آنها با شکست مواجه گردیده است؟ احتمالاً پاسخ را باید در این امر جستجو نمود که گرچه آمریکا در ایران از نفوذ گسترده‌ای برخوردار بوده است اما این نفوذ آنقدرها هم که تصور می‌شود عمیق نبوده است. اگر نتیجه‌گیریهای فوق درست باشد ناگزیر به این نکته می‌رسیم که خود ایرانیها مقصّر نباشند، و باید مسئولیت آن را نیز بپذیرند. استبداد، اقتدارگرایی، حکومت فردی و خودکامگی، و ما به ازای آن، نبود آزادیهای فردی، اجتماعی، و سیاسی و فضای بین آنها، همچنین بی‌توجهی به عقل، منطق، علم، تخصص، و نادیده گرفتن منزلت و حرمت انسانی، در کوتاه‌مدت برای برخی ثبات و امنیت به بار آورده، اما در درازمدت نتوانسته، و هرگز نتوانسته است ثبات، پایداری، امنیت، و توسعه برای ایرانیان به ارمغان بیاورد. زندگی سیاسی هویدا باید بیشتر براساس عواملی مانند عوامل فوق ارزیابی شود تا براساس اتهاماتی که در یک دادگاه سیاسی بر او وارد شده است. به همین دلیل است که آقای دکتر میلانی هرگز نتوانسته برخلاف میل خود برای این پرسش - که بارها هم تکرار شده - که چرا هویدا استعفا نکرد پاسخی به دست دهد. آیا ایرانیان تا این اندازه کوتاه‌اندیش و کوتاه‌بین هستند که نان را به نرخ روز می‌خورند و بس؟ و در این مقطع و با این امر، تاریخ و زندگانی بشریت کامل و متوقف می‌شود؟ پس عظمت روح ایرانیان که از بنیانگذاران تمدن بوده‌اند چه؟ پس اصولی که ایرانیان آنها را از آن خود می‌دانند چه؟ پس ایران و ایرانیان چه؟

### زیرنویس‌ها:

۱. نسخه فارسی کتاب آقای میلانی همزمان با ترجمه همان کتاب به فارسی.
۲. مثال غلامرضا نیک‌پی، صورت جلسات شورای عالی اقتصادی.

## «هستی»، وابسته به ایرانسرای فردوسی

بهای اشتراک سالیانه ۴۰۰۰ تومان، برای دانشجویان و فرهنگیان ۳۰۰۰ تومان. به حساب شماره ۱۰۰۳۶۶ بانک ملی دانشگاه (باهر شعبه بانک ملی) به نام محمدعلی اسلامی ندوشن (مدیر مجله) واریز می شود، و اصل یا فتوکپی قبض به نشانی ص، پ: ۱۹۸۹-۱۴۱۵۵ تهران ارسال می گردد.

تلفن: ۰۹۰۸۷۷۶۲ (عصرها)

### چند کلمه درباره «ایرانسرای فردوسی»

«ایرانسرای فردوسی» که در اسفند ۱۳۷۰ به همت چند تن از فرهنگمداران کشور پایه گذاری شد، در سال ۱۳۷۷ مجوز رسمی دریافت کرد، و برنامه خود را آغاز نمود.

هدف «ایرانسرای فردوسی» در این سه اصل خلاصه می شود:

- ۱- کمک به ایجاد تحول مطلوب در فرهنگ کشور بدانگونه که به نیازهای دنیای امروز جوابگو باشد.
- ۲- ترجمه و تألیف تعدادی کتاب در زمینه تاریخ و فرهنگ و تمدن ایران، برای جوانان.
- ۳- ایجاد یک بنای یادگار در توس، زادگاه فردوسی، شامل کتابخانه و موزه و تالارهای سخنرانی، به عنوان یک مرکز بزرگ فرهنگی.

«ایرانسرای فردوسی» در انتظار همراهی همه ایرانیان از دور و نزدیک است.

برای کمک به برنامه های «ایرانسرای»:

حساب شماره ۱۰۱۱۹۰، بانک ملی دانشگاه (باهر شعبه بانک ملی) به نام «ایرانسرای فردوسی». نشانی: ص، پ: ۱۹۸۹-۱۴۱۵۵ تهران.



«هستی» همواره کوشا بوده است که پیام فرهنگ گذشته را به اکنون انتقال دهد، نیز دریچه ای باشد به روی فرهنگ و مسائل جهانی.

با اشتراک «هستی» ایران را بهتر بشناسید.

برای ایرانیان مقیم خارج اشتراک سالیانه ۴۰ دلار آمریکا، که معادل ریالی آن به حساب شماره ۱۰۰۳۶۶ بانک ملی دانشگاه تهران (باهر شعبه بانک ملی) به نام مدیر مجله (محمدعلی اسلامی ندوشن) واریز می گردد. واصل یا تصویر قبض به نشانی ص / پ: ۱۹۸۹-۱۴۱۵۵ (تهران) ارسال می گردد. تلفن و فاکس: ۰۹۰۸۷۷۶۲ (عصرها) به هر مشترک سالیانه یک کتاب با امضاء نویسنده اهداء می گردد.

فصلنامه «هستی» که اکنون پنجمین سال انتشار خود را آغاز کرده است، سخنگوی «ایرانسرای فردوسی» است و مباحث آن در زمینه «تاریخ و تمدن و فرهنگ» می باشد. او در طی این چند سال همواره کوشا بوده است که پیام فرهنگ و ادب گذشته را به دوران امروز انتقال دهد. زیرا ایران نه می تواند از فرهنگ پر بار گذشته خود چشم پيو شده نه از نیازهای امروز. علاوه بر این «هستی» فرهنگ جهانی و مسائل امروز را نیز از نظر دور نمی دارد. جوانان ایران بخصوص احتیاج دارند که هم گذشته کشور خود و هم جهان را بشناسند، زیرا بدون شناخت درست این دو، نمی توان آینده را ساخت.

باید ایران بر بنیادهای پایه گذاری شود. مایک سلسله مقاله در «هستی» انتشار دادیم تحت عنوان «همه راهها بسته است، مگر یک راه: تغییر از پایه» هنوز هم بر آن نظریم. تا مردم بر وفق اقتضاهای دنیای امروز خود آماده نسازند، و به علم و مهارت و اخلاق اجتماعی و قانون مجهز نگردند، جامعه ای مطابق دلخواه ایرانی و شأن این کشور پدید نخواهد آمد.

مجله «هستی»، یک چنین آرزویی را در برابر دارد، و در حد توان خود در راه آن قدم بر می دارد. تحقق آن در گرو همت همه مردم است، بخصوص جوانان که راه برندگان آینده این کشور اند؛ هم چنین زنان که آنان نیز این سالها گرایش های ارزنده ای از خود بروز داده اند.

«هستی» در دوره چندساله خود سعی داشته است که انگشت روی بزنگاه های تاریخ بگذارد، و مباحث فرهنگی و ادبی را بطور زنده عرضه کند. موضوعات مربوط به گذشته تنها زمانی ارزش طرح می یابند که پیامی برای امروز داشته باشند.

ما امروز بیش از هر زمان احتیاج داریم که با منطق و برهان سروکار داشته باشیم. دنیای کنونی به گونه ای است که باید از سهم اتفاق در آن کاست، و بر برد پیش بینی و برنامه افزود، و این، از طریق «روشنگری» میسر می شود.

«هستی» از همه کسانی که می خواهند این کشور بزرگ پایگاهی سزوار خود در جهان امروز به دست آورد، و فرهنگ اصیل اورا پشتوانه ای برای آن می شناسند، انتظار دارد که او را در راهی که در پیش دارد همراهی کنند.